

رضا برهنی

تکلامی بر تاریخ مذكر

مدیر محترم مجله "آرش"

استبدعا دارم یادداشت زیر را در جواب مقاله‌ای از خانم "گلی ایرانی"، که تحت عنوان "پاسخی به تاریخ مذكر" در شماره "پنجم دوره" پنجم مجله محترم آرش چاپ شده، درج بفرمائید.

۱) بدون تردید، خانم گلی ایرانی در نوشتن "پاسخی به تاریخ مذكر" حس نیت کامل داشته است. با آشنایی کمی که من بسا حال و احوال و خلق و خوی ایشان دارم، جز این هم انتظار دیگری نمی‌رفت. از ایشان باید بسیار ممنون باشم، که بالاخره یازده سال پس از نوشته شدن "تاریخ مذكر"، آنرا قابل انتقاد دانستند و درباره آن مقاله نوشتند. ولی من می‌ترسم، برغم دقت و تیزبینی خانم ایرانی در ارائه مطالب مربوط به کتاب، خواننده "آرش"، هم درباره "پدیده" "تاریخ مذكر" و هم درباره کتاب "تاریخ مذكر"، و نیز در مورد آراء بسیاری از نویسندگان جهان که به مسائل زنان پرداخته‌اند، دچار سوء تفاهم بشود؛ و طبیعی است که روشن کردن تمامی و یا بخشهایی از این سوء تفاهمات در ذهن بحران زده خواننده ایرانی به‌کردن مسن می‌افتد. و گرنه قدم بهیچوجه جوابگویی نیست.

۲) کتاب "تاریخ مذكر" رساله‌ای است در رد پدیده‌ای به

نام "تاریخ مذکر"، در شرق، بویژه ایران دوران سلطنت. کتاب در سال ۴۹ نوشته شده. در همان سال، انتشارات پیام کوشید چاپ کند، ولی تا نیمه حروفچینی و چاپش کرده بود که بدلیل شدت و حدت موجود در بخش آخر کتاب، یعنی انتقاد از اوضاع ایران در پنجاه شصت سال گذشته، رهاپش کرد. و حق هم داشت، بدلیل اینکه چاپ قسمت آخر به خطرش می‌انداخت و دیگر نمی‌توانست کتابهای خوبی را که بعدا چاپ کرد، منتشر کند. در سال ۵۱، آقای غلامرضا امامی، که در آن زمان سابقه الفتی با من داشت، بعنوان ناشر قدم پیش گذاشت و قراردادی با من بست برای چاپ "تاریخ مذکر". چهل پنجاه صفحه اول کتاب از چاپ خارج شد و در طول سه ماه تا بستان دخیل بستیم به اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر پهلبد تا بالاخره اجازه چاپ گرفتیم، ولی بعدا بخش آخر، یعنی همان قسمت را که پیام صلاح نمی‌دید بچیند و چاپ کند، در همان چاپخانه واقع در ناصرخسرو چاپ کردیم و بر کتاب افزودیم، و بدین ترتیب، نیمه قانونی و نیمه غیرقانونی، در زمانه‌ای که هیچ نوع قانون بر آن حاکم نبود، یک رساله مسدود شده مفه‌ای را آماده چاپ کردیم. در سفر اول من به آمریکا، آقای امامی کتاب را در آورد، و گویا پس از چند چاپ به بند توقیف افتاد و زیرزمینی شد. در بازگشت از همان سفر اول، آقای امامی - وظیفه دارم که حق مطلب را ادا کنم - هفتصد و پنجاه تومان از بابت چاپ کتاب بمن پول داد. البته در آن فاصله، من بعلمت نوشتن "فرهنگ حاکم و فرهنگ محکوم"، مقاله‌ای در باره مرگ جلال آل احمد، و بدلیل همین تاریخ مذکر، بزندان رفته، بیرون آمده بودم. در بازگشت از تبعید چهار سال و نیمه، که چهار روز پس از در رفتن شاه بود - او در هواپیما و در حال فرار از ایران بود و من در هواپیما و در حال بازگشت به ایران - فهمیدم که "تاریخ مذکر" از محبوبترین کتابهای زیرزمینی جوانان در پیش از انقلاب بوده، و در صدر انقلاب از پرفروشترین کتابها، (یک ناشر "متدین" ناصر خسروی، صدها هزار نسخه از کتاب را چاپ کرده، پول مرا با ایمان خودش یکجا بالا کشده بود و مراجعات من و آقای امامی به این ناشر - که اصلا در من نشان نداد - بی اثر ماند، و من بیچاره که حقم را از هیچکس نتوانستم بگیرم، ازین آقا هم نتوانستم بگیرم.) و چرا کتاب، فروش داشت؟ بدلیل اینکه کتاب، همانطور که از عنوان فرعی آن برمی‌آید، سروکار داشت با "علل تشتت فرهنگ در ایران" و نیز با مسائل مهمی که مردم با آنها روبرو بودند، نتیجه‌گیری کتاب در سال ۴۹، بوسیله

حوادث دهه، بعدی، سال ۵۷، انقلاب بیست و دو بهمن، و سیمای عمومی انقلاب مورد تأیید قرار گرفت. و این تکه، آخر آن نتیجه‌گیری :

" چه باید کرد؟ می‌توانم سخت بدبین باشم و بگویم که کاری نمی‌توان کرد؛ و می‌توانم خوشبین باشم و بگویم باید این کارها را کرد. و شاید باید فقط یک کار کرد. درون مردم، هنوز چیزی بصورت ایمان می‌جوشد، این ایمان درخا ورمیانه‌دینی است؛ این ایمان به کمک روشنفکر واقعی منطقه و روحانیتی دست برداشته از خرافات و مویه‌زاری، و تجددطلبان واقعی فرهنگی و اجتماعی، باید مردم را علیه استعمار تمدن غربی به سلاح جهاد مجهز کنند، در مردم غرور جهاد با فساد تمدن غربی و موسسان آن و سردمداران آن ایجاد کنند؛ این عقده، مفعولیت فرهنگی و اجتماعی را از بین ببرد؛ و فرهنگی با ایمان، سازنده و خلاق را بر اساس یک زیربنای صحیح اقتصادی و اجتماعی بنیان گذارد. (ص ۱۱۰ - تاریخ مذکر)

۳) ولی "تاریخ مذکر تاریخچه‌ای دیگر هم دارد. شاید خانم ایرانی بدانند که من "تاریخ مذکر" دیگری هم نوشته‌ام که در کتابی تحت عنوان "آدمخواران تاجدار"^(۱) در آمریکا به زبان انگلیسی چاپ شده. این کتاب هنوز به فارسی در نیامده، و مفصل‌ترین مقاله آن همان "تاریخ مذکر" است که در آن به تفصیل به موضوع زنان نیز پرداخته شده. "تاریخ مذکر" فارسی تنها یک فصل چهارپنج صفحه‌ای درباره زنان دارد. ولی در آشارنا چیز من، دفاع از زن پیوسته مطرح بوده است، نه بصورتی که خانم ایرانی آنرا مطرح می‌کند - که به نظر من سپردن زن بدست سرنوشت ذلت‌باری است که پدربزرگ‌های آنرا محتسوم می‌شناسد - و نه بصورتی که مارکسیسم استالینی، و "نئو استالینیسم" بنام "مائوئیسم" آنرا مطرح می‌کنند - که نهایتاً مبتنی بر پدربزرگ‌های آنرا می‌شناسد - و نه بصورتی که لیبرالیسم غربی آنرا مطرح می‌کند - که مبتنی بر تقدیس خانواده، بورژوازی بعنوان مقصد نهایی روابط خصوصی و سرمایه‌سالارانه، زن و شوهر و کودکان در رابطه با بازار مصرف است و با پل قراردادن یهودیت و مذاهب کاتولیک و پروتستان

و اقمارانان منتهی شونده به "از خود بیگانگی" (۴) و "خداسازی" پدر است. و نه به صورتی که لیبرالیسم وابسته کشورهای عقب نگه داشته شده جهان مطرح می‌کند. که تصویری است طفیلی تمویل لیبرالیسم کشور های بورژوازی از زن و آزادی های او - و نه بصورت "بی بند و باری" و "لخت و عور" شدن - که خانم ایرانی اختیارات آنرا به زنان انقلابی جهان نسبت می‌دهد و حقیقت اینست که باید آنها را به عوارض هستی برانداز روابط سرمایه سالارانه و همان لیبرالیسم غربی نسبت بدهد. باری، دفاع از زن، نه در جامعه صورتیحه تاریخی از زن، بلکه بصورت واقعا انقلابی آن: تاریخی که زن از قیومت پدرسالاری و سیستم های پدرسالاری گرای درنیامده، در جوامع بشری، نه زن آزاد خواهد بود و نه مرد. برداشتی از این نوع از سالها پیش در ذهن من بوده، حداقل از زمان نوشتن جنون نوشتن (سال ۴۸)، گل برگستره، ماه (سال ۴۸)، روزگار دوزخی آقای ایاز (۴۹ - ۴۶) و بعد در مقالات و کتابهای بعدی. وقتی که ایران شریفی را محکوم با اعدام کردند (سال ۵۱)، من در مقاله ای نوشتم: "بجای ایران شریفی مرا اعدام کنید! چرا که ما مردان، ما مذکرها، "ایران شریفی" را محکوم به ارتکاب جنایتی کرده بودیم که بدون قلدری ما مردها، و به تعبیر خانم ایرانی، ما "گاونرها"، امکان ارتکابش برای او نبود. و در همان سال در مقاله ای دیگر نوشتم که زن ایرانی حتی از بردگان هم متمدیده تر است و ساخت و زوال حرکت فکری من در آن سال ها رو بسوی فهم بیشتر موضع زن بود. بهمین دلیل، باید منتقد محترم باین نکته توجه می‌کرد که توضیح ساخت پدرسالاری از سوی من، بمعنای پذیرفتن ساخت پدرسالاری نیست، بلکه برعکس بمعنای نفی "تاریخ مذکر" و نفی پدرسالاری است. آزادی در شرق حاصل نخواهد شد، مگر آنکه "استبداد شرقی" از بین برود، و "استبداد شرقی"، با در نظر گرفتن آنچه "کارل ویتفوگل" در استبداد شرقی (۵) بر اساس توصیف و تبیین "مارکس" و "ماکس وبر" و دیگران از استبداد شرقی، پدرسالاری گرای و خدا سازی مقام و منزلت مردان، بویستزه پیرمردمداری (۶) و بر اساس آن چیزی که ما در "وجه تولید آسیایی" و استبدادهای گوناگون ناشی از آن در کشور خود در گذشته دیده ایم، از میان بر نخواهد خاست، مگر آنکه انقلاب کلیه سطوح زندگی انسان را، از درون و بیرون دگرگون کند. هدف از دفاع از انقلابات زنان در کشورهای غربی و شرقی و دفاع از آزادی های انقلابی زنان در کتابهای تاریخ مذکر و آدمخواران تاجدار، در انقلاب ایران چه شده است و چه خواهد شد، چیزی

جزاین نبوده است .

۲) منتقد محترم پس از برشمردن هزاران ناراحتی مختلف که زن باید پشت سر بگذارد، از نوع "آبستنی‌های پی‌درپی و سرزارفتن و سقط جنین ... " تا گذراندن فرزندان از "هفت خوان سیاه سرفه و آبله و عصبه و سرخک و هزار مرض بی‌نام" دیگر (و اینها جملگی ناراحتی‌های کشورهای عقب‌نگهداشته‌شده، هستند و من خود از اشاره کردن باین مسائل و دشواریهای اساسی دیگر، بشهادت کتابهایم غافل نمانده‌ام)، معتقد می‌شود: "بعبارت ساده‌تر زن در طول تاریخ از آبستنی و زائیدن و بچه‌داری و سرزارفتن سرباز نکرده که تازه حماسه هم بسراید و ماشین اختراع کند و جنگ چالدران برود و فتح خیبر کند و رگ امیر کبیر را بزند و ۶ میلیون یهودی را زنده بسوزاند و یا بمب‌اتمی روی هیروشیما بیندازد." با استثناء یکی دو مثال در مجموع این مثال‌ها، سخن خانم ایرانی در نگویش از "تاریخ مذکرتی" است که کتاب من علیه آن نوشته شده است. در یک کلام، هم خانم ایرانی و هم من در این نکته متفق القول هستیم که شقاوت تاریخی، شقاوتی است مذکور. صفحات هر دو "تاریخ مذکر" من، هم کتاب، و هم مقاله، آکنده از تجلیات تلخ و شوم این شقاوت‌ها و اعتراض من به این شقاوت‌هاست. از همان تاریخ مذکر فارسی، مثالی بیاورم: "عجیب اینجاست که در تواریخ فارسی سخن از غلامان هست ولی سخنی از زنان بمفهوم دینا میک کلمه نیست ... غلامان خواه با میسری رسیده باشند و خواه نرسیده باشند، اهمیتشان در طول تاریخ، از زنان، که بدون تردید، نیمی از جمعیت هر نسل را تشکیل می‌دادند، بمراتب بیشتر بود. چرا؟ بدلیل اینکه تاریخ ایران، تمام توجه خود را متوجه تجلیل از مرد و پاکوبیدن او کرده بود و معلوم است که تاریخی که بر آن عطف و محبت و زیبایی و شکوفایی زن حاکم نباشد، تاریخی که در آن نقش صحیح و درست و زیبا از انگشت‌های زن نباشد، تاریخی ظالم و قاهر و فاجر خواهد بود، و تاریخ گذشته ایران واقعا تاریخی ظالم و مذکراست، تاریخی است که در بستر عطف و زمانه هرگز جاری نشده است." (تاریخ مذکر ص ۱۹ - ۱۸). تمامی جنگ‌ها را مردها جنگیده‌اند، بمب‌ها را مردها ریخته‌اند. از آشوبتن تا هیروشیما تا ویتنام و تا قدس نصب شده، دست پخت آقایان و مذکرهاست. مفصل‌تر از اظهارات خانم ایرانی و من، نوشته‌های زنان انقلابی خود غرب است. "مری دیلسی"، نویسنده Gyn/Ecology، کل فرهنگ و تمدن غرب را از آغاز پدربزرگسالاری

یونانی در "المسب"، تا حضور پدرسالاری سازی های جدید در کاخ سفید، کنگره آمریکا، پنتاگون و سیا و رسانه های گروهی، و تاحتی صنایع موشکهای هدایت شونده و اقمار مصنوعی دور زمین و سفاین فضائی پیاده شده در کرات دیگر، و تا روابط حاکم بر جوامع و صنایع و فلاح و تاحتی جهان بینی ها، فلسفه ها، روانشناسی ها و ایدئولوژی های غربی، جملگی مبتنی بر "احلیمداری"^(۶) دانسته است، و اباسن چیزی جز همان "تاریخ مذکر" نیست. کتاب "دیلی" قریب ده سال بعد از کتاب من نوشته شده، ولی وقتی که کتاب "دیلی" را دقیقاً مطالعه بکنیم، می بینیم که بسیاری از مثال هایی که او داده، بویژه در نیمه اول کتابش، مربوط به تاریخ شرق می شود، از مراسم فلک بستن چند ساله و مستمر پاهای زنان در چین تا مراسم "ساتی" یا مراسم "بیهوشی زن سوزان" در هند (که هنوز هم رایج است) و تا مراسم مثله کردن مهبل زنان در میان ملل و اقوام آفریقایی. بخش مهمی از نیمه دوم کتاب "دیلی" پیرامون مراسم زن کشی، بنام جادوگرکشی در اروپای قرون وسطا و بخش مهم دیگر آن پیرامون زن کشی "روح القدس های پزشکی" آمریکا است. وی نیز نشان داده است که حتی زبان هم به "تاریخ مذکر"، به "احلیمداری" و به تحقیر، تنبیه و رسوا کردن زنان آلوده است. خانه از پای بست و ویران است و تاروژی که زبان روزمره، زبان صنایع، زبان شعر و فلسفه و اجتماعیات، از تحقیر زنان بوسیله مردان پیراسته نشده، در به همین پا خواهد چرخید.^(۷) "مری دیلی" به معلولها اشاره کرده است، علت ها در جاهای دیگر است که من در کتاب هایم بدانها اشاره کرده ام و مختصراً در اینجا نیز بدانها خواهم پرداخت. ولی اجازه بدهید اشاره بکنم به یکی دو اشتباه خانم گلی ایرانی. ایشان می نویسند:

"... همین علیا مخدرات فرنگی و آمریکایی که در سالهای اخیر گوش فلک را از فریاد آزادی زنان و مساوات و کشف حجاب و کشف تمام البسه و این لاپلا ثلات گرمی کنند، این آزادی نسبی و اوقات فراغت را مرهون یک قرص کوچک ضد حاملگی هستند که مدالته آنها هم مردی کشف کرده و به بازار عرضه داشته است ... بعد از کشف قرص ضد حاملگی تعداد بمراتب بیشتری زن در حرفه های پزشکی و علمی و هنری و بازرگانی و ادبی دیده می شوند و گاهی حتی جریزه هایی بخرج می دهند و شاهکارهایی بوجود می آورند. ولی بنظر

من تعداد زنان خلاق هیچوقت بیای مردان نخواهد رسید و نباید هم برسد. بدلیل اینکه خانواده رکن اساسی اجتماع بشری است و همین فرمول خانواده را بصورت امروزی درآوردن قرن‌ها طول کشیده و باید کوشید که این واحد حیاتی اجتماع که همان عالم صغیر از اجتماع کبیر است از هم نپاشد و متلاشی نشود. برای پابرجا ماندن خانواده لازم است که اکثریت زنان نقش مادری را جدی بگیرند و اگر قوای خلاقه ایشان بسیار فشار آورد، میانگینی بین نقش مادری و خلاقیت هنری یا علمی واقتمادی بوجود آورند.

نخست اشتباهات بسیار بدیهی را رد کنیم. اولاً، "تعداد زنان خلاق" حتماً و حتماً، بیای مردان خواهد رسید و از آنهم خواهد گذشت. در دوران مادر سالاری تعداد زنان خلاق صدها برابر تعداد مردان خلاق بود، و تقریباً همه چیز خلاقه دوران مادر سالاری، مدیون زنان است. ثانیاً، "خانواده" فقط در دوره‌ای از تاریخ "رکن اساسی اجتماع بشری" بوده است، و هرکسی که یکبار دقت در جوامع ابتدایی کرده باشد و حداقل کتاب "اولین رید" فقید تحت عنوان "تحول زنان: از عشیره مادر سالاری

تا خانواده، پدر سالاری"^(۸) را یکبار سرسری خوانده باشد و یا کتاب "رابرت بریفالت" را تحت عنوان "مادران: مطالعه‌ای پیرامون ریشه احاسات و نهادها"^(۹) - که وقتی در سال ۱۹۲۲ چاپ شد، کلیه کاسه کوزه‌های انسان‌شناسان را بهم ریخت - خواهد فهمید که از آغاز دوران پدر سالاری به بعد، خانواده "رکن اساسی" بوده است. دوران مادر سالاری که عموش شاید قریب یک میلیون سال بوده، چیزی بنام خانواده را نمی‌شناخته است، پس "رکن اساسی" جوامع بشری چیز دیگری بوده، و در بعضی از نقاط دنیا هنوز هم چیز دیگری است. پس در این مورد پدر سالاری نباید کرد و یا اسیر پدر سالاری نباید بود. پدر سالاری نوعی ایدئولوژی برای تحریف تاریخ بود پدر سالاری بیشتر است. ثالثاً، "این واحدهای اجتماعی" درست است که "همان عالم صغیر از اجتماع کبیر" است ولی آن اجتماع کبیر، اجتماعی است مبتنی بر "تاریخ مذکر"، و باید هم فرو بیاشد، مگر آنکه بگوئیم که تاریخ مذکر، یعنی عینیت یافته، ساخت درونی و عمقی پدر سالاری بصورت قبیح‌ترین شکل تاریخی، زیبا و انسانی و عادلانه است و نباید از هم بیاشد. حقیقت این است که هم صغیر

و هم کبیر اجتماعی که خانم ایرانی از آن صحبت می‌کند، ناقص و ظالمانه است و عدمش به زوجودش می‌باشد. و یک زن نباید این حرف‌ها را بزند. رابعا، گفته است که "برای پابرجا ماندن خانواده لازم است که اکثریت زنان نقش مادری را جدی بگیرند". زنان عالم قرن‌ها مادر بوده‌اند و خانواده هم نداشته‌اند. یعنی دردوران مادرسالاری زن مادری شده است، بی آنکه خانواده بمعنای امروزیین داشته باشد. مادری یعنی زنی که بچه بدنیا می‌آورد. بچه را هیچکس در جامه، یا ماقبل تاریخ جز مادر بدنیا نیاورده تا به او پیشنها نکنیم که نقش مادری را جدی بگیرد. حامله شدن بخشی از وجود زن است. خواه او در خانواده باشد، خواه نباشد، وگرچه مردمان جهان در اعمار مختلف خود به اخلاق عمرخویش، به مذهب خویش، به روش طبقاتی خویش گردن می‌گذارند، ولی دعوت زن به مادر بودن تحصیل حاصل است، یعنی زن = مادر است، و از او نمی‌توان خواست که چیزی بشود که خود به خود هست، و این "برای پابرجا ماندن خانواده نیست که او مادر است. مثل این است که پرنده را این طور تعریف کنیم: پرنده موجودی است که نقش آشیان ساختن را جدی می‌گیرد. در حالیکه اسم پرنده رویش است. صفت اصلی پرنده پریدن است، و صفت اصلی زن هم زن بودن است که از نظر بیولوژیکی وسایل کامل مادر شدن را در اختیار او می‌گذارد. به پدر هم این حرف را نمی‌توان زد، چرا که همیشه نقش پدری را جدی می‌گیرد، مثل پدر من، که وقتی خانه بود، همه بچه‌ها، مسادرم، مادر بزرگم، عمه‌ام، از وحشت جاترمی‌کردند، و همیشه شلاقش را بالا سر مانگه داشته بود، بی‌زد و محکم هم می‌زد و مادر هم نقش مادری را آنچنان "جدی" گرفته بود که اصلا جیک نمی‌زد. باید اصل و فرع را از هم تشخیص داد. زن بودن، مادر بودن، بخشی از طبیعت این موجود است، خانواده چیزی است که تنها در طول بخشی از "زمان بشری" که دیگر فقط شامل تاریخ نمی‌شود، بلکه کلیه ماقبل تاریخ را هم در بر می‌گیرد، بوسیله انسان بعنوان یک موزه بوجود آمده است. حال نمی‌خواهیم درباره آینده نهاد خانواده حرفی بزنیم، ولی همینقدر می‌گوئیم که خانواده پدرسالاری پرازشقاوت است و اجتماع کبیر هم پرازشقاوت است، و این شقاوت‌ها باید از میان برخیزند، وگرنه، نه از تاک نشان خواهد ماند و نه از تاک نشان.

بقیه حرفهای خانم ایرانی، متاسفانه شدیداً متناقض است. زنان غربی "آزادی نسبی و اوقات فراغت را مرهون یک قرص کوچک نند

حاملگی" نیستند. در این تردیدی نیست که قرص ضدحاملگی موانع بزرگی را از پیش پای زنان برداشته است. حقیقت این است که آنانی که به هنر پرداخته‌اند، بعلمت اوقات فراغت حاصله از قرص ضدحاملگی نبوده است. پنج نویسنده بزرگ زن انگلیسی، "شارلوت برونته"، "امیلی برونته"، "جین آستن"، "جورج الیوت"، و "ویرجینیا وولف" از وجود قرص ضدحاملگی کوچکترین خبری نداشتند، و این پنج تن از بزرگترین هنرمندان جهان هستند. علاوه بر این، نویسندگان معروف زن، مثلاً "ارین ریچ" (در کتاب زاده شده از زن) (۱۰) و "فیلیس چسپر" (۱۱)، (در یکی دو کتاب اخیرش)، متولد کردن بچه را تجربه غنی زنانهای دانسته‌اند که نه تنها مرد یکسره از آن محروم بوده است، بلکه مرد نسبت به آن حتی حسادت عظیم هم نشان داده است. مساله این است که رحم زن مرکز بزرگترین راز بشری است، بزرگترین سرخلقت است، و مرد فاقد این راز، و بدنبال آن است و نسبت به آن شدیداً حسود است. بخش عظیم هاله مرموز شاعرانه‌ای که هم در زمان مادری و هم در دوران پدری - سالاری، از طریق اسطوره، رویا، هنر، موسیقی، شعر و جنون، بدور سر زن کشیده شده، مربوط به اسرار انگیز بودن خلاقیت او بوده است. او می‌تواند متولد کند و مرد نمی‌تواند. "ژئوس"، شاه خدایان یونان، نسبت به ظرفیت خلاقه زن آنچنان حسود بود که شایع کرد دخترش "آتینا"، از پیشانی او، یعنی خود ژئوس، به ناگهان بیرون پریده است. حس حسادت مرد نسبت به مهبل زن، قرن‌ها پیش از آنکه فروید مساله حس حسادت زن نسبت به آلت مردی را پیش بکشد، در میان مردان شدیداً رواج داشته است. و بزرگترین تجلی آن در وجود الهه شعر و موسیقی است که شاعران مذکر احساس می‌کردند تا زمانی که سر فرمان الهه نسپرده‌اند، یعنی بخشی از خلاقیت زنانه را بخود متعلق ساخته‌اند، نمی‌توانند به آفرینش پردازند. تجلی این حسادت را در تولد مسیح هم دیده‌اند و مسیحیت که به باکره بودن مریم عذرا پیش، هنگام و بعد از تولد مسیح بالیده است، در واقع اسطوره کامل غایب کردن زن از صحنه خلاقیت است. تثلیث مسیحی از نظر بسیاری از زنان انقلابی بهانه‌ای بوده است برای مکتوم داشتن حس حسادت عمیق مردان از نیروی متولد کردن زنان. بایک معجزه مریم را از صحنه خلاقیت خارج کرده‌اند، بدین ترتیب اسطوره "زن پاک"، یعنی زنی که طوری "پاکدامن" باشد که حتی پس از متولد کردن بچه هم باکره مانده باشد، گام به روی صحنه تاریخ می‌گذارد. در حالیکه در این معنا اسطوره دقیقاً عکس حقیقت

است، برابر نهاد حقیقت است، زن متولد می‌کند، مرد نمی‌تواند، و به همین دلیل متولدکننده، یکی از نوادرجهان، یعنی عیسی مسیح را، عاری از هرگونه خملت خلاقیت می‌بیند. مریم تا ابد با کره می‌ماند. و چشم حقیقت بین زن جهان امروز، باید باز شود تا ببیند که بی‌سداد تاریخی، اجتماعی، اساطیری و جسمانی که بر او رفته، از سوی چه کسی رفته است.

مساله این است که مرد چینی، از پاهای علیل و حقیر شده و به فلک بسته، زن چینی، عملاً تحریک جنسی می‌شده است. نا هزاده، قصه "سیندرلا"ی غربیان نیز از همین قماش است. سراسر قلمرو خود را زیر پا می‌گذارد تا کوچکترین پای زنانه را پیدا کند تا کوچکترین کفش زنانه را بپای او کند و بعد بعنوان زوجه، خویش برگزیند. در پشت سر هر دو، دلیل کردن زن، به فلک بستن و شکنجه، زن نهفته است. اشرافیت چینی و اشرافیت غربی، نه از زنی که بتواند بدود، مهارت داشته باشد، جست و خیز کند، بلکه از زنی که مریض و علیل باشد و هنگام راه رفتن بلنگد، بیشتر لذت می‌بردند. مرد هندی چنان حسادتی نسبت به زن خود می‌داشته است که می‌خواست که پس از مرگش، زنش نیز با جسد او، زنده زنده سوزانده شود. مراسم "ساتی"، یعنی تدفین زنان رنده در کنار شوهران مرده، تا همین اواخر مرسوم بوده است. زنان بی‌سوه اکثراً جوان بوده‌اند و مردان اکثراً پیر. می‌گفتند: زهی افتخار بر زنی که پس از مرگ شوهرش، آزادانه در آتش فرورود! در میان قباایل مختلف آفریقایی زنان را ختنه می‌کردند، بخش اعظم دهانه مهبل را طی مراسمی می‌کنند، دهانه مهبل را می‌دوختند، طوری که فقط جابرای

جریان ادرار باقی بماند و بعد به هنگام شوهر کردن آلت مرد را اندازه می‌گرفتند و با اندازه آلت، مهبل زن را جراحی و گشاد می‌کردند. و گمان نکنید که این جنون پدرسالاری مال دوران کهن است. هرگز! رئیس جمهوری "کنیا"، یعنی حضرت "کنیاتا" این نوع ختنه، زنان را که در واقع وسیله‌ای برای اختگی جنسی زنان بوده، "رسمی" مهم برای حفظ "منافع مردم" خویش قلمداد کرده است، و "کلی تور دکتومی" (۱۲) و "انفی بولاسیون" (۱۳) حتی در کشورهای سوسیالیست آفریقا هم مرسوم است. (۱۴) یعنی حاکمیت مرد منجر به دخالت‌های بیحد و حساب و بیجا در عالم خلقت شده است. و این دخالت‌ها در مغز زن کمتر از جسم او نبوده است، چرا که ناگهان می‌بینیم که خانم ایرانی، که یکی از زنان برآستی

تحویل کرده و درس خوانده، ماست، معتقد می‌شود که "مفعول تاریخ بودن جزء ذات وجود او (یعنی زن) است." و حقیقت این است که این مرد است که او را دلیل کرده است. و پروسه، این دلیل سازی را دوست فقید من "اولین رید" در کتابی که از آن فوقا نام بردم، بخوبی در پانصد صفحه تشریح کرده است. حرفهای این قبیل زنان لاطائلات نیست. لازم نیست با کلیه سخنان آنان موافق باشیم، ولی باید بگوئیم که این قرص ضد حاملگی نیست که آزادی را در اختیار زن می‌گذارد تا او پزشک و هنرمند بشود. پیدایی قرص ضد حاملگی نیز مثل خیلی چیزهای دیگر، نظیر پنی سیلین، نشانه تحول انسان بسوی چیزهای بهتر و متعالی تر است. قرص ضد حاملگی بخشی از زندگی روزمره غربی است. دنیا هم از این قرصها استفاده می‌کند. ولی "ویرجینیا وولف" که در عصر فقدان این قرص زندگی می‌کرده، از "کیت میلتن" که در عصر پیدایش این قرص زندگی می‌کند، از نظر هنری کوچکتر نیست، بعنوان یک هنرمند "وولف" از "میلتن" بزرگتر است، و تقریباً از کلیه نویسندگان زن بعد از جنگ دوم هم مهمتر است. مساله این است: پیش از پیدایش بورژوازی، حتی یک نویسنده، بزرگ زن در سراسر غرب دیده نمی‌شود. با ادامه سلطه بورژوازی بویژه پس از وقوع انقلاب کبیر فرانسه، که انقلابی بورژوایی است، نویسنده، زن پایه‌رسته وجود می‌گذارد. و گرچه بورژوازی نسبت به حاکمیت های قبلی خود از نظر تاریخی پیشرفتد تر است، لکن آن نیز حاکمیتی است مبتنی بر استیلا و پدرسالاری گرای، هم در جامعه و تاریخ و هم در خانواده و زن اسیر مضاعف تسلط بورژوازی بر طبقات محروم است، گرچه محرومیت زن در عصر بورژوازی کمتر از عصر فئودالیسم و عصر بردگی است. و زن موقعی برآستی آزاد خواهد شد که در کنار محرومان کلیه طبقات محروم تاریخی، تسلط بورژوازی را در سطح ملت ها و در سطح جهانی پشت سر بگذارد. این، آن انقلاب بزرگ جهانی است که هنوز حتی گام درپله اول آن هم نگذاشته‌ایم. اگر این تصور را رویایی ناکجا آبادی تلقی کنید، خودتانید، من جز این، هیچگونه هدف بزرگتری برای بشریت متعالی نمی‌شناسم. سرنوشت زن، باید، متکی بر قابلیت های او باشد و نه متکی بر تحمیلات مردان. سخنان خانم ایرانی فقط در مورد خانواده، پدرسالاری صحیح است. کتاب های "رابرت گریوز" انگلیسی، که بررسی های شاعرانه هستند و نه علمی، بررسی های علمی "اولین رید"، نوشته های مردی چون "رابرت بریفالت" و زنانی چون "میری دبلی"، "فیلیس چسلر"، "ادرین ریچ"، "سیمون دوبووار" و "مونیکا

ویتیک " نشان می‌دهند که خانواده، تاریخی واکنشی پدرسالارانه علیه مدرسالاری بوده است. از طریق این واکنش بود که زنان، خبیث، شیطان، جادوگر، عفریته و بقول "مری دیلی" "هگ" خوانده شدند. مردان خبیث زن آزاده‌ای چون ژاندارک را به آتش کشیدند، بدلیل اینکه او از اعماق مدرسالاری پیش-تاریخی که هرزنی بالقوه بدان تعلق دارد، حس خلاقیت، شاعرانگی، روح پیشگویی جسمانی جهسان آینده را با خود به ارمان آورده بود. کسی که قابلیت متولد کردن دارد، قدرت ذاتی و طبیعی و حتی بر زبان نیامده، پیشگویی آینده را هم دارد.

خانم ایرانی می‌گویند: سرنوشت ژاندارک " شهادت و کشته شدن و سوزانده شدن " بود. درست! ولی برآستی سرنوشت کدام زن آزاده در سراسر حاکمیت تاریخ پدرسالار جایز بوده است. مراسم "سانی" هند هم مراسم زن سوزان است، کنگره آمریکا هم مراسم زن سوزان دارد، چرا که هنوز متمم قانونی حقوق زن و مرد را تصویب نکرده است. و مگر پاپ، نمونه و مظهر اعلای زنسوزی نیست.

در ادامه همین بحث‌ها خانم ایرانی موضوعی را پیش می‌کشد که حتما باید تصحیح شود:

" از طرفی اکثر زنان فرنگی هم‌ولنگاری و بی‌بندوباری را به جایی رسانده‌اند که دیگر کسی حوصله توجه به چنین زنان لخت و عوری را ندارد چه برسد باینکه از ایشان الهام تغزلی هم بگیرد. بهمین علت‌هاست که در آمریکا و سوئیس که از نظر سطح زندگی مادی (مثلا مصرف بنزین و الکتریسیته و دستمال کاغذی) از مالک دیگر جلوتر هستند، آدم از دیدن پسران زیرابروورداشته شلوار صورتی رنگ پوش دیگر حالش بهم می‌خورد. چرا که زن‌ها دیگر همه چیزشان را بیرون انداخته‌اند و دیگر شعر و تخیل و تغزلی باقی نگذاشته‌اند و دیگر آنقدر حرف مساوات و حقوق زنان زده‌اند که مردان بیچاره دیگر جان‌شان به لب‌شان رسیده و به پسر بچه‌ها پناه می‌برند."

با این منطق لابد سقراط حکیم هم در بیست و چهار پنجم قرن پیش، از این باین علت بنظر بازی به جوانان همجنس خود روی آورد که

زنهای محیطش همه چیزشان را بیرون انداخته بودند و "ولنگاری و بی بندوباری" را به جاهای باریک رسانده بودند. عده‌ای از محققان همجنس‌بازی را زائیده سیستم‌های پدرسالاری گرایبی دانسته‌اند. ممکن است این مساله درست نباشد. عده‌ای دیگر موضوع همجنس‌بازی را در میان حیوانات مطالعه کرده‌اند. مادر این مورد تحقیقات تاریخی - اجتماعی نگرده‌ایم. هرچه باشد، یک چیز روشن است: تفاوت خانم ایرانی حداقل دربارهٔ جامعه آمریکا درست نیست. ویا بسیار ناقص است. چرا که فقط "مردان بیچاره" به پسر بچه‌ها پناه نیاورده‌اند، بلکه "مردان بیچاره" به "مردان بیچاره" دیگر و پسر بچه‌ها به پسر - بچه‌های دیگر و "مردان بیچاره" روی آورده‌اند. و تازه این قصه هم ناقص است. یک عده از زنان بیچاره هم به زنان بیچاره دیگر روی آورده‌اند. اگر مردها بدلیل لغت و ولنگار بودن زن‌ها از آنها سیر شده‌اند، زن‌ها که همیشه جلوی یکدیگر لغت می‌شدند و می‌شوند، چرا باید به سوی زن‌های دیگر روی بیاورند؟ عده‌ای از محققان که درباره عوارض جنگ در آمریکا مطالعه کرده‌اند، گفته‌اند که جنگ دوم، جنگ کره، جنگ ویتنام، ماندن طولانی مردان دور از وطن آمریکا در سنگرهای غریب و شبانه‌روزی، آنها را بسوی یکدیگر رهنمون شده است. عده‌ای هم گفته‌اند که در عصر انقلابات جنسی، زنان و مردان، بظرفیت‌های جدیدی دست یافته‌اند. ولی شدت و حدت کشت همجنسان بسوی یکدیگر در دوران جنگ‌های طولانی بوسیه، بسیاری از محققان پذیرفته شده است. جنگ را پدرسالاران و اشنگتن، سیا، پنتاگون و کاخ سفید راه انداختند. همجنس‌بازی مرد آمریکایی بدلیل لغت و عور بودن زن آمریکایی نیست، بلکه بدلیل عوارض وخیم روابط ناشی از پدرسالاری است. خانوادۀ پدرسالاری بورژوازی که از نظر فروید بر اساس عشق با محارم گذاشته شده خود بخود، عشق به جنس موافق را هم بوجود می‌آورد. بسیاری از محققان نوشته‌اند که ادارات آمریکایی بر اساس پدرسالاری و احلیلمداری ساخته شده. سیستم‌های شدیداً متمرکز، از نوع جاسوسی، مافیا، کمیسیونهای مخفی و مافیائی که کسی از اسرارشان خبر ندارد، سیستم‌های پدرسالار هستند. سه مرد تصمیم می‌گیرند، ده نفر کشته می‌شوند، درجائی کودتا اتفاق می‌افتد، یک کشتی غرق می‌شود، یک تظاهرات قلبی راه می‌افتد. زن‌ها پاک ترازان بوده‌اند که در این تصمیمات دخالت داشته باشند. مرد از نظر تاریخی، یعنی تمرکز قدرت، در دست یک نفر، با چند نفر. در پشت سر ظاهر دموکراتیک آمریکا، استبداد پیرمردان بچشم می‌خورد.

کلیه تصمیمات جنگی هم دقیقاً بهمین صورت گرفته میشود. بیخود نبود که می‌گفتند: جانسون باید افشاء می‌شد، نیکسون باید افشاء می‌شد. یعنی سیستم انتخاباتی و انتخاباتی آمریکا سیستمی است ظالم و پدرسالارانه. و خانواده که همان عالم صغیر اجتماع کبیراست، عمل‌مرکز مضر پنتاگون و کاخ سفید است. حاکمیت در مفهوم بورژوازیسی-امپریالیستی آن یعنی تجاوز به خانواده، بشری بوسیله کسانی که در رأس آن حاکمیت قرار دارند. خانواده هم عالم صغیر آن دنیای عظیم و کبیراست. خانم ایرانی یقیناً از دختران بیچاره‌ای که در تلویزیون‌های آمریکا با صورت‌های در تاریکی نگهداشته شده، اعتراف می‌کنند که پدرانشان از آنان ازاله بکارت کرده‌اند، خبر دارند و تعداد این قبیل دخترها کم نیست، و بسیارند خانواده‌هایی که در آنها بخش‌های تموری "خشم و هیاهو"ی ویلیام فالکنر عملاً بازی میشود. پدر خانواده پدرسالار و بورژوازیسی متجاوز به حقوق مادر و کودکان بیسک معنا، در این مفهوم، رئیس خانواده قلدری بیش نیست. ساخت‌های استیلایی، ساخت‌های استیلایی دیگر بوجود می‌آورد. تمدنی که میلیون‌ها سرخپوست را کشت، تمدنی که در طول دو قرن پیش ازش میلیون‌ها سیاه‌پوست را پوست‌کند، تمدنی که "میلان"، "رم" و "سایگون" را با فاش‌خانه‌های خود تبدیل کرد و میرفت تا از تهران و شیراز و اصفهان هم "سایگون"‌های دیگری بسازد، تمدنی که پس از اخذ تصمیم پشت‌درهای بسته سیاه و پنتاگون، میلیون‌ها گره‌ای، ویتنامی، لائوسی و کامبوجی را از دم تیغ گذراند، چرا پدر را به بستر یک دختر رهنمون نشود؟ مساله باین سادگی نیست که چون جنس زن آزادانه در اختیار مرد بوده، پس مرد به سوی پسر بچه کشیده شده. پس چرا پدر بسوی دختر خود کشیده شده؟ و یا زن که آزادانه از سوی زن دیگر دیده می‌شده، چرا بسوی زن دیگری کشیده شده - مثل هووهای حرمسراهای شاهی که بناچار بسوی یکدیگر کشیده می‌شدند؟ وقتی که محبت ساده از انسان، در جامعه‌ای که بر اساس شیئی‌سازی و از خود بیگانگی گذاشته شده، دریغ شد، انسان از زیر سنگ هم شده برای خود جانشین محبت پیدا می‌کند، زن از زن، مرد از مرد، پدر از دختر. موضوع این است: محکوم کردن ساده‌است و لسی جستن علل اصلی و اساسی و تعلیل منطقی از مسائل دشوار است. سیطره ثروت و سرمایه، از زن و مرد گرفته تا سربازش در ویتنام و کره، تا کارمندش در اداره و زنش در خانه و کودکش در مدرسه، اشیاء جنسی می‌سازد، یک موجود مکانیکی و غیرزنده. خانم ایرانی حتماً شنیده

است از صنعت فیلم سکی هجده سال ببالای آمریکا . در این فیلم‌ها مدفوع خواری هم‌تحریک جنسی ایجاد می‌کند . امتحانش مجانی است . صنعت دزدی بچه‌های هفت هشت ساله و استفاده جنسی از آنان بخشی از فعالیت مافیاست . این نوع و کلیه انواع دیگر از خودبیگانگی سرمایه وقتی از میان برمی‌خیزد که نه از ارباب یونانی دوران سقراط و برده، زیبایی‌خیزی باشد، و نه از سیطره سرمایه‌داری جهانی و امپریالیسم و بردگان جهانی.

خانم ایرانی نشان می‌دهد که مخالف زنان انقلابی آمریکا است . در این برخورد، اوتنها نیست . خیلی هاستند، در چپ و راست و میانه، و حتی از کشور خودمان که در وضع و موضع خانم ایرانی هستند. بدبختانه آزادی زن در این کشور اول بوسیله رضا شاه پیش کشیده شد و بعد بوسیله محمدرضا شاه و اشرف پهلوی، و این سه تن، دقیقا

آدم‌هایی بودند که هم‌از زن و هم‌از مرد، و بطور کلی از همه خلق الله، اشیاء بی مصرف، یعنی بخاطر مصرف، می‌خواستند. اشرف که گاهی هم از پول مردم ایران، هدایایی در جیب مجامع خارجی زنان می‌ریخت، لطمه بزرگی به تصور زن ایرانی از فعالیت‌های همجنسان نشان در غرب زد. زنان انقلابی جهان مخالف پدرسالاری هستند، که شاه و اشرف نبودند. شاه به "اوربانا فالاجی" می‌گفت: زنان در طول تاریخ حتی یک آشپز هم بجامعه تحویل نداده‌اند. و اشرف، خواهر یک چنین مردی بود، یعنی لیاقت نداشت که آشپزی هم یاد بگیرد. زنان انقلابی بخود بعنوان زن نگاه می‌کنند و حاضر نمی‌شوند بخاطر مردانی که اسیر سرمایه هستند و یا سرمایه‌داری پیشه کرده‌اند، کاری بکنند. یک مثال کافی است: زنان انقلابی دست‌رد به آرایش‌زنان زده‌اند. صنایع آمریکایی کوشیدند زن آمریکایی را تبدیل به زنان بزرگ کرده "سوپ‌آپرا"هایی چون "پیتون پلیس" و "روزهای زندگی" بکنند. زنان انقلابی شست و شو و استحمام ساده را کافی می‌دانند. ماتیک، سرمه، وسمه، جواهر، کرم، لباس‌های رنگین و جورواجور و مدل‌های مختلف آرایش، همگی بیخ ریش صاحب سرمایه! نه گمان کنید که اینان لباس نمی‌پوشند! هرگز! تاکنون کسی "کلوریا استانیم"، "مری دیلی"، "اولین رید"، "فیلیس چسپر" و "کیت میلر" را برهنه ندیده‌است. صنایع "استریپ تیر"، "استریک"، "پیپ‌شو" و هم‌خواهگی‌های جمعی به "سیمون دوبووار" و "مونیک ویتیک" ارتباطی ندارند. این صنایع بخشی از

یک روبنای فرهنگی هستند ، روبنای یک زیربنای اقتصادی سرمایه-داری متکی بر دستگاههای پنتاگون، مافیا، و سیا. اتفاقاً زنان انقلابی به زنان شیئی شده و وسیله لذت قرار گرفته، گفته اند: شخصیت داشته باشید! به ابزارواشیا جنسی قابل استهلاک سرمایه داران پدر سالار تبدیل نشوید! ولی سیطره فریب، واغوی سرمایه داری، گیسج سازی مردم بوسیله وسایل جمعی، ونفوذ عمیق فرهنگ مصرف بیورژوایی که آدم را بخودبیگانه می کند، اکثریت قریب با تفاق زنان را بمقام اشیا جنسی تقلیل داده است. جامعه زنان انقلابی، جامعه لختی ها نیست. حتما خانم ایرانی می دانند که بعضی از زنان شاعر آمریکا به مردان اجازه نمی دهند که در شعرخوانی های زنان شرکت کنند. چرا؟ چون وقتی زنان از آمال و آرزوهای خود سخن می گویند، مردان محترم فقط تحریک جنسی می شوند، و اطفاء فوری غرایز خود را می طلبند. و زنان انقلابی هم می گویند: دست خروکوتاه! در عین حال خانم ایرانی نسبت به شعر آمریکا کم لطف است. بزرگترین شعر بعد از جنگ جهان، بزبان انگلیسی و در آمریکا نوشته شده، بخش اعظم این شعر، تغزلی است. شما مختار هستید- شهادت مراد باره مسائل زنان قبول نکنید، ولی تخصص من شعراست. شهادت مرا در این مورد بپذیرید.

۵) خانم ایرانی درجایی دیگر می نویسد: " این راهم در پاسخ به "تاریخ مذکر" بگویم که ساختمان مغزی و روانی واحساسی زن طوری است که همین نکردن کارهای تاریخی و مفعول تاریخ بودن جزء ذات وجود اوست و برای لذت بردن از زندگانی احتیاجی ندارد که کارهای حماسی و قهرمانی کند. شاید بهمین علت است که قدرت زندگانی و توانایی لذت بردن از آن برای زن از ۹ سالگی تا ۹۹ سالگی تغییری نمی کند و لزومی ندارد که نقش قهرمانی در تاریخ را ایفا کند."

فقط می توان تعجب کرد، بویژه از شخصی مثل خانم ایرانی این حرفها چیه؟ من این را در کتاب "در انقلاب ایران... تا حدودی به تفصیل نشان داده ام که "زن دوران مدرسالاری با همان غذا پختن و ساختن غذاها بوده که شیمی اولیه، کشاورزی اولیه، حتی معماری اولیه، و موسیقی و شعر و اوراد آهنگین و تغنی را بنیان گذاشته است. کسی که یک نگاه سطحی به کتاب کلاسیک "بریفالت" تحت عنوان "مادران" انداخته باشد، این نکته را عمیقاً درک می کند. "جنس

ضعیف شمردن زن ساخته و پرداخته، پدرسالاری است، بهمان صورت که نژاد ضعیف شمردن شرقیان ساخته و پرداخته، پدرسالارانی چون "ارنست رنان" و "گنت دگینو" بود. ولی از نظر من: "زن مرکز خلاقیت است، بصورتی که مرد هرگز نمی‌تواند باشد، تغییر در وجود او، از عادت ماهانه‌اش گرفته تا آبیستن شدن و حاملگی و وضع حمل، و بعد تغییرات مربوط به یائسگی، او را در مرکز خلاقیت طبیعت قرار می‌دهد. زن خلاقیت را در پوست و استخوان و در اعماق تن خود حس می‌کند. مرد عاری از چنین حسی است، بدلیل اینکه فاقد چنین قدرت خلاقه‌ای است. این زن است که بچه را متولد می‌کند، بعد از آنکه نه‌ماه او را در وجود خود پیروا کرده. این زن است که بلافاصله بعد از متولد کردن بچه، برای او از پستانش شیر بوجود می‌آورد. زن خالق خون - عسادت ماهانه - بچه و شیر است. و مرد فاقد این‌هاست. و چون زن در اولین برخورد جدی و متحرکش در این خلاقیت‌ها، بدور محور بچه حرکت می‌کند و چون زن با موجودی که از تن او جدا شده، نمی‌تواند بیرحمی بکند، بلکه برعکس مدام با او عشق می‌ورزد، حضور اجتماعی زن، مقدار زیادی از شقاوت‌ها و خشونت‌های مذکر را از میان خواهد برد و بجای آن عطف‌ها و مهربانی‌ها را خواهد گذاشت. علاوه بر این زن خالق شهر است، حتی بیک معنا، اوست که زبان را خلق کرده، و با دست کم آنرا جلا داده، زیباتر و شاعرانه‌ترش کرده. زن تقریباً خالق تمام چیز - های خوبی است که از دوران مادرسالاری بمانده‌اند رسیده و این یعنی تقریباً تمام هنرها. زن سرچشمه خلاقیت است، و تصور عینی او از خلاقیت می‌تواند خلاقیت را در یک جامعه واقعاً آزاد، در اختیار همه بگذارد." (در انقلاب... ص. ۲۹ - ۲۲۸).

۶) بزرگترین اسطوره‌ای که از زن در جهان وجود دارد، داستان معروف هزارویک شب است. و این کتاب برخلاف بقیه اسطوره‌ها، نه در برابر واقعیت، که از واقعیت آفریده شده. شهرزاد در برابر پدرسالاری زنگش، هنر قصه‌گویی خود را ارائه می‌دهد، بوسیله قصه‌دهن این پدرسالار را یکسره منقلب می‌کند. قصه پشت سر قصه می‌گوید، و سرانجام او را از زنگش باز می‌دارد. هنر قصه‌ساخته و پرداخته زن است. او بود که قصه اول را در گوش انسان ابتدایی خواند. اگر بپذیریم که ساخت عملی قصه، همان ساخت عمومی زبان، و در نتیجه ساخت عمومی ذهن بشر است، می‌توان مقام زن را بدرستی شناسایی کرد. از حیوانی ابتدایی، مثل شهزاده هزارویک شب، و از حیوان ابتدایی واقعی،

مثل مرد ابتدایی، انسانی تلطیف شده آفرید. پدرسالاری امروز، صد ها برابر انسان ابتدایی و شهزاده هزارویک شب، سبع و وحشی و سیطره جواست. امروز، تاریخ جهان نقشی از زن می‌طلبد که حتی بالاتر از کلیه قهرمانی های دوران گذشته است. این نقش، هرچه باشد، هیچگونه ربطی به مفعولیت تاریخی ندارد؛ برعکس رهایی انسان، در رهایی تاریخی زن نهفته است. و امیدوارم زنها، ما مردها را از دست خودمان نجات دهند.

تهران - ۱۳۶۰/۶/۸

- 1) Réza Baraheni, "The Crowned Cannibals", (Random House, Inc., Vintage, New York, 1977), pp. 18-84.
- 2) Alienation
- 3) Deification
- 4) Karl A. Wittfogel, Oriental Despotism, A Comparative Study of Total Power, (Yale University Press, New Haven, 1957)
- 5) Gerontocracy
- 6) Phallocracy
- 7) Mary Daly, Gyn / Ecology, The Metaethics of Radical Feminism, (Boston, Beacon Press, 1978).
- 8) Evelyn Reed, Women's Evolution, From Matriarchal Clan To Patriarchal Family, (Pathfinder Press, Inc., New York, 1975).
- 9) Robert Briffault, "The Mothers": A Study Of The Origin Of Sentiments and Institutions, 3 vols. (Macmillan, New-York, 1952).
- 10) Adrienne Rich, "Of Woman Born", Motherhood As Experience and As Institution, (W.W. Norton, New York, 1976).
- 11) Phyllis Chesler

۱۲) Clitoridectomy، جراحی دهانه مهبل، برای جلوگیری از تعریک زنانه.

۱۳) Infibulation، دوختن و جراحی دهانه درونی مهبل.

۱۴) نگاه کنید به کتاب مرجع قرارگرفته در حاشیه شماره ۸.